یادداشت

نظریه‌پردازان جنگ

ادامه از صفحه اول

رنه ژیرار از جنگ و ادوات نظامی سخنی به میان نمی‌آورد، او از آدمی در جنگ می‌گوید و نگاهی انسان‌شناسانه به جنگ دارد و از همان ابتدا از جنگ با «قصد و اراده آگاهانه» (Hostile intention) و جنگ با «احساسات خصمانه» (Hostile Feeling) سخن می‌گوید. اولی جنبه عقلانی و محاسبه‌گرانه دارد و دیگری جنبه عاطفی و هیجانی. در دو جنگ ۱۲روزه و ۴۰روزه تحمیلی اسرائیل و آمریکا به ایران، این دو مفهوم مصداق پیدا کرده است. اسرائیل محاسبه‌گرانه آمریکا را وارد جنگ با ایران کرد و ایران با ترکیب جنگ با «احساسات خصمانه» و «قصد و اراده آگاهانه» وارد جنگ شد. البته ناگفته پیداست که در زیر پوست هر جنگی، احساسی خصمانه وجود دارد که به شرایط جنگ و موقعیت طرف‌های درگیر بستگی دارد. در جنگ طولانی‌مدت -هشت‌ساله- ایران و عراق کمتر احساسی خصمانه وجود داشت و حتی ایران با اسرای عراقی با نرمش و مدارا برخورد می‌کرد. همه زشتی‌های جنگ در چهره صدام متبلور شده بود و جنگ با احساسات خصمانه بیشتر کاربرد برانگیزاننده در احساسات دینی و ملی داشت. اما ایران در شرایط کنونی که در وضعیت نه جنگ و نه صلح است، راه دشواری پیش‌رو دارد؛ چراکه قادر نیست احساسات ملی را تمام‌عیار برانگیزد و از سوی دیگر عاقلانه نیست جنگ را صرفا به نیروهای نظامی محدود کند. پشتوانه پیروزی در هر جنگ، مردم هستند؛ مردم قواعد جنگ را تغییر می‌دهند. از این‌رو دولت‌ها درصددند زندگی مدنی یا حیات اجتماعی را «نظامی‌سازی» (Militarization of Civil Life) کنند. در این رویکرد، منطق و قواعد نظامی جنگ از عرصه نظامی فراتر رفته و به زندگی روزمره مردم راه می‌یابد. اقتصاد در خدمت جنگ قرار می‌گیرد، روابط اجتماعی تحت تاثیر جنگ محدود می‌شود و در نهایت جامعه به تدریج بر اساس منطق تقابل سازماندهی می‌شود. ژیرار باور دارد نظامی‌سازی جامعه یکی از عوامل فرایند «تمایززدایی» است. در وضعیت «نه جنگ، نه صلح» محقق‌کردن چنین فضایی بعید است. دست بر قضا در این فضای دوگانه تمایزها آشکار خواهد شد؛ به این ترتیب که طیف برخوردار با اینکه کشور درگیر جنگ است، به دلیل شرایط مساعد اقتصادی و اجتماعی خود، تبعات آن را احساس نمی‌کنند و طیف فرودست با اینکه صدای غرش جنگنده‌ها را نمی‌شنود، زندگی جنگی دارد. تداوم این وضعیت برای دولت و مردم فرودست دشوار است. اگر دولت با جنگی تمام‌عیار روبه‌رو بود، تمایزهایی همچون نظامی و غیرنظامی، رزمنده و شهروند، جبهه جنگ و زندگی روزمره، حمله و دفاع و دوست و دشمن معانی دیگری پیدا می‌کرد و در بیشتر موارد تمایزها از بین می‌رفت. صیانت از کشور در حالت «غیرجنگی-جنگی» کار صعب و دشواری است. با قواعد مرسوم و صرفا با تکیه بر شعارها، تداوم وضعیت با بحران روبه‌رو خواهد شد. در چنین وضعیتی است که باید نقش روشنفکران و نخبگان جدی گرفته شده و آنان را به میدان آورد. هر جنگ تصویری متفاوت از جنگ دیگر دارد و تئوری خاص خودش را می‌طلبد. در این شرایط خطیر، دولت با حفظ ساختارهای کنونی خود باید به سمت کارشناسان نخبه در تمام حوزه‌ها برود؛ چراکه حداقل در کوتاه‌مدت عیان نیست دشمن چه برنامه‌ای برای ایران دارد. در این فرصت کوتاه بزرگ‌ترین کارها را برای آمادگی باید انجام داد و مهم‌تر از همه اینکه جنگ نیاز به متفکران، اقتصاددانان، جامعه‌شناسان، انسان‌شناسان و نظریه‌پردازان دارد و تنها با حضور نظامیان کار سامان نخواهد یافت.

توافق خوب یا توافق حداکثری؟

ادامه از صفحه اول

اکنون همان روند در جنگ تحمیلی میان آمریکا بر ایران نیز حاکم است. جریانی با آرمان‌گرایی و بلندپروازی، علیه توافق اسلام‌آباد که امتیازات مهمی به همراه داشت، موضع گرفت و به رؤسای مجلس، جمهور و حتی نظامیان موافق با این توافق حمله و آنها را تخریب کرد و پس از چند ماه مشخص شد که بهتر از توافق اسلام‌آباد برای ما در دسترس نیست و مسئولان بارها آمادگی نظام را برای احیای توافق اسلام‌آباد اعلام کردند؛ اما آمریکا که امکان عبور نفت از تنگه هرمز را ولو با پذیرش ریسک هدف قرارگرفتن برخی نفتکش‌ها فراهم کرده بود، دیگر به توافق اسلام‌آباد بازنگشت. در شرایط فعلی که طیف مخالف جنگ‌طلبان در دولت ترامپ که می‌خواهند با رسیدن به یک توافق و پایان جنگ، آینده سیاسی خود را تضمین کنند و دموکرات‌ها که خود بانی برجام بودند، برای انجام مذاکرات و توافق آمادگی دارند، باز هم فرصت رسیدن به یک توافق خوب و نه توافق آرمانی و حداکثری فراهم است.

اما توافق خوب چه توافقی است؟ نظام در ربع قرن گذشته، یعنی از ابتدای طرح موضوع هسته‌ای‌شدن ایران در سال ۱۳۸۱ توسط رئیس‌جمهور وقت آقای خاتمی، تاکنون سابقه بیش از دو دهه مذاکره و توافقات متعددی را دارد که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از بیانیه سعدآباد در سال ۱۳۸۲، توافق صدروزه در سال ۱۳۹۲، برجام در سال ۱۳۹۴ و توافق اسلام‌آباد در سال ۱۴۰۵. هر یک از این توافق‌ها امتیازات و دستاوردهایی برای ایران درون خود دارند که توسط نظام بین‌الملل و دولت‌های غربی ازجمله آمریکا پذیرفته شده است. بنابراین تثبیت آنها در توافق جدید، امری دور از دسترس و محال نیست. پس نخستین اقدام برای رسیدن به چارچوب توافق خوب، تجمیع دستاوردها و امتیازات به رسمیت شناخته‌شده برای ایران در این توافقات است که به‌عنوان کف مطالبات ایران در مذاکرات پیش‌رو می‌تواند مطرح باشد؛ امتیازاتی نظیر لغو کلیه تحریم‌ها، برخورداری از کمک‌های فنی آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای و کشورهای غربی برای توسعه فناوری صلح‌آمیز هسته‌ای و احداث ۲۰ هزار مگاوات برق هسته‌ای، به رسمیت شناخته‌شدن حق غنی‌سازی به‌صورت علمی و پژوهش‌های مرتبط در حوزه پزشکی و کشاورزی و بالاخره رسیدن تکنولوژی ساخت رآکتور. با این حال، طبیعتا در هر توافقی دو ستون وجود دارد؛ امتیازات گرفته‌شده و امتیازات داده‌شده. بالطبع توافق خوب برای ایران توافقی است که امتیازاتی که در آن داده می‌شود، در روند اقتصاد، فناوری، توسعه و امنیت کشور اخلال ایجاد نکند؛ از این‌رو زمانی که مسئولان فعلی نظام بارها اعلام می‌کنند که برای فتوای رهبر شهید انقلاب در حرمت تولید بمب اتمی احترام و اعتبار قائل هستند، اصرار بر حرف‌هایی که شائبه امکان تولید بمب اتم را ایجاد می‌کند و بالطبع هزینه‌های سنگینی همچون تحریم و محاصره را برای اقتصاد کشور به همراه می‌آورد، توجیه عقلانی ندارد. بنابراین در توافق خوب، باید به قول مشهور روغن ریخته‌شده را نذر کرد و عدم غنی‌سازی صنعتی بالاتر از ۳.۵ درصد را که در فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای کشور نیازی به آن وجود ندارد، ابزار کسب امتیازات مهم صنعتی و اقتصادی برای ایران کرد. البته خوشبختانه در شرایط فعلی با حضور آقای محسن رضایی در مسئولیت دبیر شورای عالی امنیت ملی که مسئولیت فرماندهی سپاه در دوران جنگ هشت‌ساله را بر عهده داشته و در آن مسئولیت تجربیات مختلفی ازجمله هدایت بخشی از مذاکره با آمریکا توسط اطلاعات سپاه مشهور به کانال دوم را داشته است، شاید رسیدن به توافق خوب در دسترس باشد. بنابراین باید توجه داشت که توافق خوب با توافق آرمانی و حداکثری متفاوت است و مهم‌ترین مخالف یک توافق خوب در شرایط فعلی که کشور را از این فشار و محاصره سخت اقتصادی خارج کند، جنگ‌طلبان تل‌آویو هستند که به لطف ایستادگی ملت ایران فعلا شکست خورده و در حال تحویل کابینه هستند، اما می‌خواهند با جلوگیری از توافق، به قدرت و تجاوز بازگردند.

گفت‌وگوی «شرق» با بهروز گرانپایه، روزنامه‌نگار

مقصر خروجم از کیهان دیگران بودند!



فرانک آرتا

این روزها روزنامه‌نگاری -بهتر است بگوییم رسانه‌داری- در ایران در شرایطی قرار دارد که رسانه‌های -هم صاحبان و هم کارکنان- مسئول و پایبند به اصول حرفه‌ای بیشترین تلاش را خرج می‌کنند تا بتوانند با کمترین امکانات، بیشتر دستاورد را داشته باشند. هرچند توضیح این مبحث به مجال و وقت بیشتری نیازمند است، با این حال نوشتن درباره این عرصه کمک می‌کند تا یادآوری کنیم که دست‌کم خودمان هوای هم را داریم و هرگز یکدیگر را فراموش نکرده‌ایم. با وجود همه کمبودهای مالی و بی‌توجهی‌ها و بی‌مهری‌هایی که دیده‌ایم، نوشتن و گفتن درباره سختی‌ها و شادی‌ها ما را بر آن می‌دارد تا به راهمان ادامه دهیم. البته چاره‌ای هم نیست! سوژه امروز، «بهروز گرانپایه» روزنامه‌نگاری باسابقه است که فعالیت‌های مطبوعاتی خود را از روزنامه کیهان آغاز کرده؛ آن هم در دهه ۶۰ خورشیدی که حرف‌ها درباره آن روزها زیاد است. البته دلیل مهم‌تر آن، گفت‌وگو با مهدی نصیری، سردبیر وقت روزنامه کیهان بود که آقای گرانپایه درباره برخی از نظرات ایشان، جوابی متفاوت داشتند. با وجود دو جنگ ناجوانمردانه‌ای که پشت سر گذراندیم، نتوانستیم این گفت‌وگو را زودتر منتشر کنیم و خوشبختانه امروز فرصت چاپ آن میسر شد.

●●●

آقای گرانپایه چطور شد که برای فعالیت به روزنامه کیهان رفتید. چه وقت این اتفاق افتاد؟

موضوع حضورم در روزنامه کیهان به سال ۱۳۶۳ برمی‌گردد. زمانی که آقای خاتمی، نماینده امام(ره) در کیهان بودند. سرپرست وقت کیهان آقای شاهچراغی بود و شورای سردبیری روزنامه و سایر نشریات مؤسسه زیر نظر ایشان فعالیت می‌کردند. من به دعوت آقای خانیکی که ایشان هم در همان سال‌های ۶۱،۶۲ عضو شورای سردبیری شده بود، به کیهان آمدم. شرایط جنگی بود و اولین تجربه فعالیت رسمی و حرفه‌ای مطبوعاتی من هم بعد از انقلاب بود.

آقای خانیکی را از کجا می‌شناختید؟

از سال ۱۳۶۰، اطلاعاتی درباره ایشان داشتم مبنی بر اینکه فردی خوش‌فکر و تحلیلگری برجسته است. در تماس و دیدار با ایشان که در پارک شریعتی شروع شد، به تدریج روابط دوستانه‌ای شکل گرفت که امسال ۴۵سالگی آن را باید جشن بگیریم. من گرچه رشته تحصیلات دانشگاهی‌ام ماشین‌آلات کشاورزی بود، اما هم علاقه و هم مهارت و توانایی‌ام نوشتن و نویسندگی بود. بنابراین وقتی دیدم آقای خانیکی در روزنامه کیهان مشغول کار شده، تابستان سال ۶۲ را به صورت تفریحی و کارآموزی با یکی از دوستان مشترکمان رفتیم تحریریه کیهان و از فضا، مناسبات و نوع کار خوشم آمد. یک سال بعد که لیسانس گرفتم، به کیهان آمدم و به صورت حق‌التحریری مشغول کار شدم.

آن زمان اعضای سردبیری چه کسانی بودند؟

آقایان هادی خانیکی، رضا تهرانی، مصطفی رخ‌صفت و بعد آقای شمس‌الواعظین. منتها به تدریج به دلایلی تغییراتی در ترکیب شورا صورت گرفت. مثلا از زمانی که قرار شد نشریه‌ای به نام «کیهان فرهنگی» ضمیمه روزنامه کیهان منتشر شود، آقای رخ‌صفت به سردبیری آنجا رفت که با مرحوم حسن منتظرقائم و کمال حاج سیدجوادی، هسته مرکزی کیهان فرهنگی را تشکیل دادند و آقای مسعود غفاری هم به شورای سردبیری روزنامه اضافه شد.

ترکیبی که بعدها حلقه کیان شد؟

حلقه کیان نه، نشریه کیان. حلقه کیان تعبیری بود که مخالفان جریان روشنفکری دینی برای ایجاد محدودیت و حذف این جریان به کار می‌بردند. چند سال بعد که امام(ره) مرحوم شد و تغییراتی در مدیریت مؤسسه رخ داد، آقایان رخ‌صفت، تهرانی و شمس‌الواعظین که از کیهان رفته بودند، اقدام به انتشار ماهنامه کیان کردند.

وضعیت ضمیمه کیهان فرهنگی چه شد؟

از ترکیب اولیه، متأسفانه آقای منتظرقائم به همراه همسر و سه فرزندشان در تصادف جاده یزد-اصفهان کشته شدند. آقای حاج سیدجوادی به وزارت ارشاد برگشت و مدتی رخ‌صفت و تهرانی و شمس‌الواعظین سردبیری آن را بر عهده داشتند تا زمانی که حدود سال ۷۰ از کیهان جدا شدند. کیهان فرهنگی هم از وضعیت ضمیمه خارج شد و به عنوان یکی از نشریات مؤسسه با ترکیبی متفاوت به کار خود ادامه داد.

کیهان اندیشه زودتر از کیهان فرهنگی منتشر شد؟

خیر. بعد از کیهان فرهنگی شکل گرفت که توسط آقای صاحبی هدایت می‌شد و ایشان در قم هم مسئولیت دفتر نمایندگی کیهان را داشتند و هم کیهان اندیشه را مدیریت می‌کردند. کیهان فرهنگی زودتر تشکیل شده بود.

شما در شروع کار در کیهان چه فعالیتی انجام می‌دادید؟

من با دبیری سرویس اندیشه کارم را شروع کردم و برحسب علاقه و توانمندی یادداشت‌های سیاسی-اجتماعی هم می‌نوشتم. ستونی به نام دیدگاه وجود داشت و من پیرامون مسائل مختلف روز مطلب یا یادداشت می‌نوشتم و با امضای «ب. گرامی» مطالبم منتشر می‌شد. سال‌های جنگ بود و سوژه زیاد. پیامدهای جنگ و خواسته‌های اجتماعی، مسائل و مشکلات مردم و موضوعاتی که می‌توانست بر سرنوشت جنگ تأثیر بگذارد، دست‌مایه یادداشت‌ها بود. خاطرم هست بازتاب‌های خوبی هم بین رزمندگان داشت. یک بار هم آقای رحیم صفوی آمده بود برای بازدید از روزنامه و در دیدار با شورای سردبیری و از نوشته‌های «ب. گرامی» و تأثیرات مثبت آن و توجه رزمندگان به آن سخن گفته بود.

بیشتر درباره چه موضوعاتی می‌نوشتید؟

پیامدها و عوارضی که جنگ در جامعه به لحاظ اقتصادی-اجتماعی-فرهنگی ایجاد می‌کرد و یا توازن قوا در منطقه و در ارتباط با مسائل جنگ تحلیل می‌کردم. همکاری‌هایی که کشورهای مختلف عربی یا غربی با عراق داشتند و با آن همکاری می‌کردند.



عکس: سپند ناکی، شرق

یعنی به نوعی به فضای بین‌المللی جهان و دیپلماسی هم اشراف داشتید؟

نه، من کارشناس مسائل بین‌الملل نبودم. سرویس خارجی جدا و مستقل بود و آقای یونس شکرخواه، دبیر وقت گروه بودند. ولی من به این دلیل که محدودیتی برای انتخاب سوژه‌ها نمی‌دیدم و جنگ ابعاد مختلفی داشت و همه امور را تحت تأثیر قرار می‌داد به جنگ بیشتر توجه داشتم. درواقع، جنگ چند سال سوژه روز بود. حدود سال‌های ۶۵ که چهار، پنج سال از جنگ گذشته بود، تحولی در موازنه قوای نیروهای ایران و عراق ایجاد شده بود و احساس می‌شد دقت حملات هواپیماهای صدام علیه تأسیسات پالایشگاهی یا سایر تأسیسات بالاتر رفته است. خبری در این باره از طریق مطبوعات خارجی درز کرده بود که ظاهرا آمریکا، سیستم‌های هواپیمایی عراق را به دستگاه‌های لیزری مجهز کرده و در اختیارش گذاشته که آنها می‌توانستند شناسایی دقیق و ضربات دقیق‌تری را علیه تأسیسات ایران انجام دهند. من از جهت نشان‌دادن وابستگی بیشتر صدام به غرب و حمایت آشکارتر آمریکا از عراق، به این نکته در یکی از یادداشت‌ها اشاره کرده بودم. جملاتی از یادداشت در این زمینه برجسته یا هایلایت شده بود و در کارتابل آقای میرحسین موسوی که نخست‌وزیر وقت بودند، قرار گرفته بود. در هیئت دولت آقای موسوی خطاب به آقای خاتمی که هم وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و هم سرپرست وقت مؤسسه بودند، گفتند در یادداشت «ب.گرامی» در صفحه دو کیهان چند روز قبل این مطلب نوشته شده که می‌تواند در عین حال اطلاعاتی را به عراق منتقل کند که هدف قراردادن تأسیسات ایران دقیق بوده و تجهیزات ما آسیب دیده و به لحاظ امنیتی ذکر این نکات در یادداشت‌ها چندان مناسب نیست! نخست‌وزیر خواسته بود در مطالبی که درباره جنگ در روزنامه کیهان نوشته می‌شود، این نکات بیشتر در نظر گرفته شود که اطلاعاتی ناخواسته به دشمن داده نشود. در کنار تذکر مهندس موسوی، آقای عطاءالله مهاجرانی هم که آن زمان معاون وقت پارلمانی آقای میرحسین در هیئت دولت بود، نکاتی را درباره آشنایی‌اش با من و سابقه‌ام و اینکه پیشینه فعالیت سیاسی‌ام چه بوده ذکر کرده بود. آقای خاتمی در انتقال به شورای سردبیری گفته بودند این حرف‌ها خیلی خوشایند نبود.

یعنی آقای مهاجرانی علیه شما صحبت کرده بود؟

بله. آقای خاتمی به سردبیری گفته بود صحبت‌های مهاجرانی، ضرورتی نداشت و مناسب نبود که این حرف‌ها آنجا گفته شود. اما در مصاحبه‌ای که شما با مهدی نصیری انجام داده بودید، اشاره شده که ظاهرا این مسئله باعث رفتن من از کیهان شده! درحالی‌که این مسئله در سال ۶۴ اتفاق افتاد و من سه سال بعد از آن همچنان در کیهان فعالیت می‌کردم. بنابراین هیچ ارتباطی بین اینکه آقای میرحسین موسوی سخنی گفته باشد مبنی بر اینکه جلوی فعالیت من گرفته شود، یا اینکه منجر به رفتن من از روزنامه کیهان شده باشد، وجود نداشت. ایشان صرفا در حد یک تذکر حرفه‌ای و درنظرگرفتن رعایت نکات امنیتی در نگارش مطالب نکاتی را بیان کرده بود که مورد توجه هم قرار گرفت. در نتیجه باید صراحتا گفت هیچ ارتباطی بین زمانی که از کیهان خارج شدم و آقای میرحسین موسوی وجود نداشت و آقای نصیری نباید به این نکته اشاره می‌کرد. شاید اگر به حافظه‌اش بیشتر رجوع می‌کرد یا از من می‌پرسید یا ارجاع می‌داد که خودم توضیح دهم، بهتر بود. البته ظاهرا ایشان هم این مسئله را قطعی مطرح نکرد.

بله قطعی نگفتند و گفتند خروج آقای گرانپایه دست من نبوده و به وسیله من صورت نگرفت...

ولی ایشان متأسفانه موضوع را به مهندس موسوی نسبت دادند و شما هم توضیحی در این باره در روزنامه ندادید. به هر حال حتی زمانی که جنگ پایان یافت، من در کیهان بودم. اما موضوع دیگری در زمانی که آقای نصیری سردبیر روزنامه شده بودند، اتفاق افتاد.

یعنی زمانی که آقای تهرانی رفت و آقای نصیری جایگزین شد؟

بله. زمانی که آقای محمد اصغری، سرپرست مؤسسه شد. در زمان مدیریت و سرپرستی آقای اصغری به دلیل روحیات و نگرش‌های خاصی که داشتند، شورای سردبیری متشکل از آقایان تهرانی، خانیکی، شمس‌الواعظین و مسعود غفاری که آخرین فرد بود که در سال ۶۵ به شورا اضافه شده بود، با هم سازگاری نداشتند و امکان همکاری بینشان نبود و شاید فشارهایی به آقای اصغری آمده بود که باید شورا تغییر کند.

ایشان نماینده مجلس هم بودند؟

بله. او در دوره دوم و سوم نماینده مجلس و در دولت‌های دوم و سوم هم وزیر دادگستری بود. توصیه شده بود آقای نصیری به عنوان سردبیر روزنامه منصوب شود. آقای نصیری هم پیشینه همکاری‌اش با کیهان به این صورت بود که زمانی که در قم طلبه بود، به توصیه مرحوم شاهچراغی که با هم همشهری بودند، مطالبی می‌نوشت و می‌فرستاد. زمانی که من مسئول سرویس اندیشه و مقالات بودم، ایشان مطالبی می‌فرستاد و من مسئول تنظیماتش بودم و بعد که تصمیم گرفته بودند ایشان را به تهران بیاورند، من هم‌زمان دبیر سرویس مقالات و ادب شده بودم و درواقع دو سرویس در اختیار من بود و آقای نصیری مدتی به عنوان دبیر سرویس اندیشه یا مقالات مشغول به کار شد. با رفتن شورای سردبیری از کیهان، بنا به روابطی که آقای نصیری توضیح داده یا ممکن است کاملا نگفته باشد، فرایند به این سمت رفت که آقای نصیری سردبیر روزنامه شد و من همچنان دبیر سرویس گروه ادب و هنر بودم.

پس دلیل رفتن شما از روزنامه چه بود؟

در پی اختلاف نظر و سلیقه‌هایی که در مدیریت سردبیری روزنامه بین آقای اصغری و اعضای شورای سردبیری پیش آمد، درنهایت آقای نصیری سردبیر روزنامه شد. شاید دو، سه ماه بعد از اینکه ایشان سردبیر روزنامه بودند، انتشار مقاله‌ای در صفحه «ادب و هنر» منجر به بازتاب‌ها و انعکاس‌های منفی شد و این موضوع باعث جدایی من از روزنامه بود. در واقع سه سال از تذکر آقای میرحسین موسوی گذشته بود. یادداشت کوتاهی از محمدعلی سپانلو که شاعر و نویسنده معروف و معتبری بود، دریافت کرده بودیم تحت عنوان «هدایت، معلم اول بود». مطلب، یادداشت کوتاهی بود درباره نقش انکارناپذیر صادق هدایت در قصه‌نویسی معاصر ایران؛ اما به دلیل تصویری که از صادق هدایت بین مسئولان و جامعه روحانیت نسبت به او وجود داشت، آن یادداشت چندان به مذاق برخی خوشایند نبود! در حالی که مطلب فقط معطوف به قصه‌نویسی بود، نفس نام «صادق هدایت» یا «محمدعلی سپانلو» و تعریف و تمجیدی که سپانلو از نقش صادق هدایت در قصه‌نویسی مدرن ایران داشت، باعث شده بود واکنش‌هایی به درج این یادداشت در روزنامه برانگیخته شود. تا جایی که می‌دانم افراد متعددی به آقای خاتمی ایراد گرفته بودند که چاپ چنین مطالبی مناسب نیست و باعث شد آقای اصغری و نصیری به عنوان سردبیر روزنامه تصمیم بگیرند من دیگر دبیر گروه ادب و هنر نباشم و به من اعلام کردند با توجه به این مسئله از دبیر گروهی کنار بروم و آقای اسعدی را که در همان گروهِ ادب و هنر همکار و دستیار من بود به عنوان دبیر گروه ادب و هنر تعیین کردند و من باید با ایشان همکاری می‌کردم. من نه از آقای نصیری ناراحت شدم و نه گله و شکایتی داشتم و گفتم اگر قرار باشد به موضوع دوستانه نگاه کنید، توصیه کنید و بگویید من با توجه به سابقه و موقعیتی که داشتم در روزنامه نمانم. ماندنم را در آن شرایط به صلاح ندانستم. شورای سردبیری استعفا داده و رفته بودند، فضا و روابط اعتمادبرانگیزی هم وجود نداشت، بهتر دیدم که بروم و از فردای آن روز هم به کیهان نرفتم.

پس بالاخره آقای نصیری باعث شد شما از کیهان بروید؟

من نمی‌گویم باعث شد... اما ایشان ابزار تصمیم‌گیری یا فشار بیرون از مؤسسه و روزنامه بود. آقای نصیری در شروع کارش، پس از مدت کوتاهی که دبیر سرویس مقالات بود در پست سردبیری روزنامه قرار گرفته بود. شاید هنوز این استقلال و اعتبار را در خودش نمی‌دید که اگر مقام بالاترش چنین دستوری داده بود با آن مقابله و گفت‌وگو کند و بگوید به ایشان تذکر می‌دهیم که این مطالب تکرار نشود. یعنی دو راه وجود داشت: یکی رفتنِ من و دیگری همان کاری که زمان آقای میرحسین موسوی اتفاق افتاده بود و در مسئولیت و روند همکاری و فعالیتم در روزنامه هیچ تأثیری نگذاشت! اما زمانی که آقای نصیری آمده بود به دلیل اینکه تازه، کار اجرایی و مدیریتی در روزنامه را شروع کرده و کم‌تجربه بود، استقلال کافی و اعتمادبه‌نفس نداشت که در مقابله با فشار بیرونی برای تغییر و جابه‌جایی نیروهایش بایستد و درنهایت این تصمیم را اتخاذ کرد. و این البته با فرض آن است که خودش تمایل شخصی برای ادامه حضور من در روزنامه نداشت.

در آن دهه شکل سانسور در مطبوعات چگونه بود؟ بالاخره کیهان یکی از مهم‌ترین روزنامه‌های کشور بود و روی میز هر مدیر و رئیسی قرار می‌گرفت. اصلا سانسور در کیهان چطور بود؟

ترکیب مدیریتی که در آن دوران توصیف کردم یعنی آقایان خاتمی و شاهچراغی یا آن اعضای شورای سردبیری که عهده‌دار مسئولیت انتشار روزنامه بودند به دلیل پیوندهای نظری و اعتقادی که با سیستم و حاکمیت داشتند و از نظر رویکردها، گرایش‌ها و راهبردها، خودشان را عضوی از پیکره نظام قلمداد می‌کردند و اگر سانسور یا خودسانسوری بود، در چارچوب تشخیص‌های شورای سردبیری بود و درست یا نادرست بودن مطالب و میزان انتقادات و ورود به عرصه‌های مختلفی که ممکن بود مخالفت شخص یا نهادی را برانگیزد، تشخیص می‌دادند. بنابراین می‌شود گفت اداره ناظری که بگوید چه بنویسید و چه ننویسید وجود نداشت. ولی همین که یک یادداشت سپانلو منجر می‌شد یک مسئولیت در روزنامه جابه‌جا شود، نشان می‌دهد، حساسیت و نظارت‌های غیررسمی وجود داشت. بنابراین می‌توان گفت تذکر یا اعتراض به درج برخی مطالب قطعا همیشه بوده است. حال یا از جانب نمایندگان مجلس یا امامان جمعه و جماعات یا مدیران و مسئولان دولتی. خوب است اشاره کنم که آن زمان به لحاظ سیاسی، بالاخره دو جریان راست و چپ در حکومت وجود داشت. کیهان جریان چپ را نمایندگی می‌کرد. طبیعی بود جریان راست با همه مطالب یا مواضع روزنامه موافق نباشند. مرحوم شاهچراغی یکی از انتقاداتی را که به کیهان بود این‌گونه نقل می‌کرد که آقای ناطق‌نوری در مجلس به او گفته است کیهان با تیترهایش به مخاطب سمت و سو و جهت می‌دهد.

مثلا دو روزنامه‌نگار آمریکایی توانستند رئیس جمهور آمریکا را به خاطر «ماجرای واترگیت» عوض کنند. در آن دوران روزنامه‌نگاری ایران چقدر استقلال داشت؟

عواملی باعث شده بود روزنامه‌نگاران ما از اعتبار اجتماعی برخوردار باشند. یکی وجود نیروهای حرفه‌ای روزنامه‌نگار و به تعبیری پیشکسوت‌ها که از قبل از انقلاب در سرویس‌های مختلف مشغول به کار بودند.

پاکسازی نشده بودند؟

در سال‌های اول انقلاب، در شورای سردبیری بودند افرادی از جمله رحمان هاتفی که به دلیل ارتباط با حزب توده در بهار ۱۳۵۸ برکنار شدند. در اردیبهشت همین سال حدود ۲۰ نفر دیگر هم از قسمت‌های مختلف اخراج شدند. حدود ۱۰۰ نفر در اعتراض به اخراج‌ها اعتصاب کردند اما پس از مدتی به سر کار برگشتند. در جلد دوم خاطراتم که با عنوان «من چریک نبودم» منتشر شده است، تغییرات آن سال‌ها در روزنامه کیهان در سطوح سرپرستی، سردبیری و تحریریه را به تفصیل شرح داده‌ام. اینکه دکتر هادی نجف‌آبادی از همان ماه‌های نخست پس از پیروزی انقلاب، توسط چه کسی مأمور سروسامان دادن به روزنامه شد. دکتر ابراهیم یزدی کی آمد کی رفت. چه کسی جلال رفیع را به کیهان آورد. چرا رفیع به اطلاعات رفت، آقای خاتمی کی نماینده امام در کیهان شد. چه شد که آقای دعایی برای مدتی هم‌زمان سرپرستی هر دو روزنامه اطلاعات و کیهان را بر عهده گرفت و نیز روابطی که با نیروهای باتجربه قدیمی مثل فریدون صدیقی، منصور سعدی و مهدی فرقانی برقرار شد. اینکه در سمتِ دبیر سرویسی تثبیت و عضو شورای تیتر شدند تا زمانی که آقایان رخ‌صفت و تهرانی و شمس‌الواعظین و خانیکی به کیهان آمدند و سال‌ها شورای سردبیری روزنامه شدند. اینها و موارد بسیار دیگری را در کتاب می‌توان دنبال کرد.

سرپرست روزنامه چقدر در کارها دخالت می‌کرد؟

دخالت فردی مثل آقای خاتمی که نماینده امام در مؤسسه یا سرپرست بود در کارها در حد تذکر و توصیه‌های دوستانه و بیشتر در جهت بهبود کمی و کیفی کار مطبوعاتی بود.

خاطره‌ای از آن دوره و در همین رابطه به یاد دارید؟

در مقطع انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۶۶ یادداشتی نوشته بودم و چند معیار را برای نقد عملکرد مسئولان ذکر کرده بودم. همان ایام آقای خاتمی از روزنامه بازدید داشت و در مجموع سه، چهار سالی که آنجا بودیم سه، چهار بار به روزنامه آمد. زمانی که برای رفتن به شورای سردبیری از تحریریه رد می‌شدند، با افراد هم احوال‌پرسی می‌کردند. آقای خانیکی که ایشان را همراهی می‌کرد، من را به آقای خاتمی معرفی کرد و گفت «ب. گرامی» که یادداشت می‌نویسد ایشان است. آقای خاتمی گفت «همان کسی که قشنگ ولی بد می‌نویسد!» و با خنده‌ای به شورای سردبیری رفتند. منظورشان از بد را در اتاق تیتر به شورای سردبیری این‌گونه گفته بودند که در یادداشت‌هایی که به سیاست داخلی می‌پردازد نسبت به مسئولان کنایه‌آمیز صحبت می‌کند.

یعنی به مسئولان نیش می‌زدید؟

معادل کلمه‌ای که ایشان به کار برده بود همان کنایه است. می‌خواهم بگویم حد و حدود مطالبی که می‌نوشتیم هم از نظر شورای سردبیری قابل انتشار بود و از طرف دیگر در این حد نظارت بود که اشاره می‌کردند که به نیش‌ها و کنایه‌ها توجه شود.

یعنی با احترام تذکر می‌دادند؟

بله هیچ‌وقت جنبه حذفی نداشت.

بعد از اینکه از کیهان رفتید چه کردید؟

مدتی در گروه ادب و هنر صداوسیما در شبکه یک فعالیت کردم و با مدیریت آقای مسعود دهش‌ور، شش برنامه نیم‌ساعته فرهنگی تولید کردیم. ترکیبی بود از گفت‌وگو با موسیقی‌دانانی مثل مرتضی حنانه، کامبیز روشن‌روان، فریدون شهبازیان، معرفی کتاب، بررسی مسائل فرهنگی روز و اخبار گالری‌ها. به دلیل وضعیت حقوقی و اینکه تکافوی هزینه‌های من با دو، سه فرزند را نمی‌داد مجبور شدم دنبال شغل ثابتی باشم، چون هنوز جنبه استخدامی و قراردادی نداشتم. به سازمان شیلات ایران رفتم و مدیر برنامه‌ریزی و مطالعات اجتماعی در معاونت صید آنجا بودم. در عین حال هم‌زمان با برخی نشریات دیگر همکاری داشتم؛ مثلا با نشریه دانشگاه انقلاب متعلق به جهاد دانشگاهی بود که با نام‌های «ابراهیم شیرازی، بهروز گرانپایه، حسین گرامی» مطلب می‌نوشتم. مدتی در نشریه «نامه فرهنگ» که توسط آقای ابطحی در معاونت بین‌الملل ارشاد منتشر می‌شد مقاله می‌نوشتم. تا سال ۷۱-۷۲ که روزنامه همشهری تأسیس شد و من به‌عنوان معاون آقای ستاری که سردبیر بود، همکاری داشتم که سرنوشت مفصلی دارد. شش ماه آنجا بودم و زمانی که عذر آقای ستاری را خواستند، از من خواسته شد که بمانم ولی من به‌خاطر رفاقت با آقای ستاری در همشهری نماندم. هم‌زمان هفته‌نامه «حوادث» را به اتفاق دوستانی تأسیس کرده بودیم که نشریه جنجالی و پرسروصدایی بود و الگوی مصرف روزنامه یا مطبوعات را در ایران ارتقا داده بود. معلم‌ها می‌گفتند وقتی ۱۰ دقیقه زنگ استراحت می‌دهیم، بچه‌ها سریع هفته‌نامه حوادث را از کشوی میز بیرون می‌آورند و شروع به خواندن می‌کنند. یا خبر می‌آمد در دورافتاده‌ترین روستاهای خوزستان این نشریه خوانده شده که به دلیل برخی حساسیت‌ها یا حسادت‌ها بیشتر از یک سال و نیم منتشر نشد و شورای نظارت مجوز را باطل کرد. در واقع بعد از کیهان، روزنامه‌نگاری شغل دومم شد. کارنامه را می‌توان ادامه داد و مثلا گفت که پس از دوم خرداد با روزنامه‌هایی مثل صبح امروز، بهار، یاس نو، وقایع اتفاقیه و سرمایه همکاری داشتم. عضو شورای سردبیری یا سردبیر بودم و به عنوان شغل دوم، ارتباطم را با این حرفه حفظ کرده‌ام.

